

مرخصی از سیاست

مرخصی از سیاست

(جهاد خانه‌سازی، ستاد فرماندهی کل قوا)

آدم کسی نبودن

خاطرات میرعلی اشرف عبدالله پوری حسینی

(سید مهدی حسینی)

(بخش چهارم)

بعد از خرداد ۷۱ شما دیگر به تبریز برنگشتید و در تهران ماندید و ظاهراً مسؤولیت‌هایی گرفتید.

بله همین‌طور است. من چهار سال در دوره سوم مجلس همه توانم را برای بحث کمیسیون امور دفاعی و نیروهای مسلح گذاشته بودم؛ عرض کردم قوانین بسیار مهم و پایه‌ای از جمله قانون مقررات استخدامی سپاه، قانون حقوق و مزایای ارتش جمهوری اسلامی ایران، قانون تشکیل وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ادغام نیروهای انتظامی و تنظیم بخش دفاعی برنامه اول توسعه همه محصول کمیسیون امور دفاعی دوره سوم مجلس بود. به‌رحال فعالیت‌های زیادی داشتم و نتیجه این فعالیت‌ها و این به آب‌و‌آتش زدن‌ها این بود که ریاست محترم ستاد کل نیروهای مسلح آقای دکتر فیروزآبادی، اواخر همین دوره، دقیقاً یادم نیست احتمالاً چند هفته به پایان دوره مانده بود، توسط آقای امیر موید که یکی از معاونان ستاد کل نیروهای مسلح بود و بیشتر در مجلس رفت‌وآمد داشتند، پل ارتباطی مجلس با ستاد کل نیروهای مسلح بیشتر از طریق آقای امیر موید بود، پیغام فرستادند و از من دعوت کردند که با ستاد کل نیروهای مسلح همکاری کنم.

پیش‌تر گفتم که من نوزدهم دی‌ماه سال ۶۶ از عضویت سپاه استعفا داده بودم و پاسدار نبودم، ایشان دعوتم کردند که با ستاد کل نیروهای مسلح همکاری کنم. آقای دکتر فیروزآبادی فرموده بودند از من به‌عنوان مشاور امور حقوقی و امور مجلس ستاد کل نیروهای مسلح استفاده خواهند کرد، این پست قبلاً در ستاد کل نبود و ارتباطات ستاد کل نیروهای مسلح با مجلس را معاونت طرح برنامه بودجه که آقای امیر موید بود انجام می‌داد و آقای دکتر فیروزآبادی با توجه به شناختی که از من پیدا کرده بودند، تصمیم گرفته بودند که از من

به‌عنوان مشاور امور مجلس و امور حقوقی استفاده کنند؛ البته ستاد کل، یک معاونت نیروی انسانی و حقوقی هم داشت که اداره حقوقی داشتند، منتها قرار بود من بیشتر آنچه را که به مجلس مربوط بود در قالب طرح و لایحه و امور مجلس پیگیری کنم.

یادم است که ایشان گردش کاری که برای رهبری تهیه کرده بودند، به این شکل بود که بعد از معرفی سوابق کاری من در سپاه و کمیسیون امور دفاعی مجلس، اجازه خواسته بودند از من به‌عنوان مشاور امور حقوقی مجلس استفاده کنند و ایشان هم فرموده بودند که اشکالی ندارد لابد به مجموعه نیروهای مسلح برمی‌گردند و سپس این سمت را به ایشان می‌دهیم. این گردش‌کار را آقای دکتر فیروزآبادی به من اطلاع دادند؛ به ایشان گفتم من دیگر نمی‌خواهم یک فرد نظامی باشم و از نظامی بودن راضی نیستم. آن زمان که جنگ بود بالاخره آدم احساس می‌کرد که می‌خواهد در جنگ از کشور دفاع کند. ولی بعد از جنگ من دوست ندارم نظامی باشم، الحمدالله این همه ارتشی و سپاهی هست. یکبار دیگر ایشان گردش‌کار کردند و عرایض من را خدمت فرماندهی کل منعکس کردند و نتیجه این شد که فرمودند: باشد نظامی نباشید و درجه هم نگیرید؛ ولی در حد یک کارمند در ستاد کل باشند. گفتم اشکالی ندارد؛ ولی نظامی‌گری و نظامی بودن را قبول نکردم و آنها هم پذیرفتند.

می‌خواستند به سپاه یا ستاد کل نیروهای مسلح برگردید؟

بله. آنها می‌خواستند به‌عنوان نظامی به سپاه برگردم؛ ولی قبول نکردم و به‌عنوان کارمند به ستاد کل نیروهای مسلح برگشتم. وقتی هم که برای دوره ششم می‌خواستم مجدد کاندیدا شوم از همین سمت استعفا کردم، ایشان هم پذیرفتند و از آنجا بیرون آمدم.

اول تیرماه سال ۱۳۷۱ گردش‌کار اعاده به خدمت من تصویب و پانزدهم تیرماه به من ابلاغ شد و من هم به فاصله چند روز همکاری را با ستاد کل شروع کردم. معمولاً هرآنچه را مربوط به حقوق و مزایای نیروهای مسلح بود به من ارجاع می‌کردند، ده‌ها گردش‌کار تهیه کردم، در مورد فوق‌العاده شغل، مزایای شغل، آیین‌نامه‌های مختلف، بحث‌هایی که به قانون جدید ارتش، قانون مقررات استخدامی سپاه، قانون حقوق مزایای ارتش و قانون سپاه که به حقوق و مزایا مربوط بود معمولاً به من ارجاع می‌شد که من نظر بدهم و گردش‌کار تهیه کنم.

گاهی لازم که می‌شد جلسات مفصلی می‌گرفتیم و با آقایان نمایندگان سپاه و ارتش بحث می‌کردیم که از آن جلسات هم خاطراتی دارم. سمت من به‌عنوان مشاور امور حقوقی و مجلس تا شهریورماه سال ۷۸ ادامه پیدا کرد، چون آن زمان شش ماه قبل از ثبت‌نام باید استعفا می‌دادیم، شهریور ۷۸ من مجدد از آقای دکتر فیروزآبادی اجازه خواستم و

استعفا دادم و به کاندیداتوری و مجلس دوره ششم برگشتم. آن فاصله حدوداً هفت سال و سه ماهه را من در ستاد کل نیروهای مسلح به عنوان مشاور امور حقوقی و مجلس بودم.

به موازات آن و البته ظاهراً یک کار دیگر را هم شروع کردید. بله.

جهاد خانه سازی؟

بله.

تصویر ۲ اظهارنامه ثبت جهاد خانه سازی

ابتدا خاطره خود را که از ستاد کل دارید تعریف کنید، بعد مجدد به این موضوع برگردیم.

بله. آقای دکتر فیروزآبادی چند مشاور داشتند، یکی از آنها من بودم و منتسب به سپاه بودم و یک عزیز دیگر به نام سرتیپ سهندی که ایشان خلبان بود. دو مشاور ارتشی هم ایشان داشتند. به ندرت اتفاق می افتاد که آقای دکتر فیروزآبادی یک موضوع را به گروه مشاوران نشان ارجاع دهند، شاید هر دو، سه سال یکبار این موضوع اتفاق می افتاد و ما چهار مشاور جمع می شدیم و یک نظر را خدمت ایشان ارائه می کردیم. در یکی از آن جلسات ما چهارتا مشاور دور هم جمع شده بودیم و در مورد موضوعی که به ما ارجاع شده بود، بحث می کردیم، طبقه ای که من در آن بودم از طبقه ای که آقای دکتر فیروزآبادی تشریف داشتند مجزا بود، اگر اشتباه نکنم ایشان طبقه ششم بودند و من طبقه چهارم بودم، خیلی دقیق در خاطرم نیست، اما مشاور ارتشی آقای دکتر فیروزآبادی هم طبقه آقای دکتر بودند و چون ایشان ارشد بودند جلسه را در اتاق ایشان برگزار می کردیم. یک طرف راه پله اتاق آقای دکتر فیروزآبادی و آن طرف هم اتاق مشاوران بود و اتاق های دیگری هم بود. آنجا نشسته و مشغول صحبت بودیم، معمولاً آقای دکتر فیروزآبادی وقتی از اتاق بیرون می آمدند یا وقتی به اتاقشان برمی گشتند از آسانسور که خارج می شدند، آجودان نشان احترام نظامی تمام عیاری انجام می داد و آن چنان محکم به زمین پا می کوبید که در آن طبقه کاملاً احساس می شد، آن ساختمانی هم که ما در آن بودیم خیلی ساختمان محکمی نبود.

صدایش می پیچید؟

بله کاملاً مشخص بود که کسی محکم پا را جفت کرد و احترام نظامی گذاشت و لرزه مختصری هم به آن طبقه وارد می شد. خوب یادم است وسط جلسه بودیم که آقای دکتر تشریف می بردند یا تشریف می آوردند، این آجودان نشان طوری محکم پا را به زمین کوبید که صدای آن پیچید. مشاور ارتشی آقای دکتر سرش را تکان داد و جمله ای گفت که با وجود این که الان بیست و چند سال از گفتنش می گذرد؛ ولی در ذهن من

مدام تکرار می‌شود. ایشان گفت: همین کارها بود که شاه را شاه کرد، نباید احترام از یک حدی بیشتر شود وگرنه امر بر آن فرد مشتبه می‌شود.

ایشان همان خلبان بود؟

نه آن خلبان سپاهی بود. کسی که این جمله را گفت مشاور ارتشی بود. الان متأسفانه اسمش یادم نیست، فرد بسیار بزرگواری بودند مثل بقیه عزیزان که همه ارجمند بودند. چون ایشان زمان قبل از انقلاب هم در ارتش بود و این مسائل را کامل لمس کرده بود، اگر هم جمله‌ای می‌گفت در آن به اندازه قرن‌ها تجربه نهفته بود. منظورش از گفتن این جمله این بود که برای افراد مافوق احترام بیش از حد کشنده و مانند سم است و باید آن فرد هم حواسش باشد به اینکه نگذارد اطرافیان بیش از حد به او احترام بگذارند. در غیر این صورت هم او و هم زیردست‌ها، هر دو مقصرند و نتیجه هم بسیار مهلک است.

حالا که حرف به اینجا رسید من می‌خواستم از شما سؤال کنم، آقای دکتر فیروزآبادی که نظامی نبودند. درست است؟

خیر.

سابقه نظامی هم که نداشتند؟

خیر.

همیشه این هم برای من هم برای بعضی از دوستان سؤال است که آن زمان از بین این‌همه افسر ارشد، مثلاً تیمسار، سردار و... چطور ایشان برای ریاست ستاد فرماندهی کل قوا انتخاب شدند؟

من نیز اطلاع دقیق و کافی در این زمینه ندارم که جواب قانع‌کننده‌ای به شما بدهم. اما توجه دارید که ستاد کل نیروهای مسلح، فرماندهی کل را در امور اداره سپاه و ارتش همراهی می‌کند؛ پس اگر فرماندهی کل قوا یک پاسدار یا یک ارتشی را انتخاب می‌کردند، آن یکی احساس می‌کرد که ضعیف‌نگه داشته خواهد شد. پس یکی از پارامترها این بوده است که ترجیحاً رئیس ستاد کسی باشد که نه پاسدار باشد نه ارتشی و همین ترجیح کافی است که دامنه برای کسانی که می‌توانستند رئیس ستاد کل شوند در حد چند نفر محدود شود.

تا جایی هم که شنیده‌ام زمان جنگ و زمانی که آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر و در خدمت آقای هاشمی رفسنجانی ستاد کل نیروهای مسلح را تشکیل دادند، آقای فیروزآبادی با تشکیلات نخست‌وزیری در زمینه جنگ همکاری داشتند و حالا معاون نخست‌وزیر در امور دفاعی بودند یا عنوانی دیگر خیلی دقیق نمی‌دانم، ولی یادم است که آقای فیروزآبادی با آقای مهندس میرحسین موسوی هم در رابطه با جنگ همکاری داشتند و احتمالاً در امر نیروهای مسلح بازوی ایشان بودند و به‌هرحال این هم چهره قشنگی از ایشان ترسیم می‌کرد و اینکه ایشان با دولت،

بضاعت‌های دولت و نیروهای مسلح نیز آشنا بودند. ایشان دکتر، همچنین دامپزشک هم بودند و با اینکه پاسدار و ارتشی نبودند؛ اما هم دولت و هم نیروهای مسلح را تا حدودی می‌شناختند.

جایگاه ستاد کل هم بیشتر پشتیبانی‌کننده نیروهای مسلح بود تا در سلسله‌مراتب فرماندهی قرار بگیرد، فرماندهی را خود فرمانده کل قوا با فرمانده‌های نیروها مستقیماً انجام می‌داد. ستادها اساساً همیشه پشتیبان هستند و پشتیبانی‌کننده هم بالاخره باید با دولت و امکانات دولت آشنا باشد؛ لذا فکر می‌کنم به این دلایل بود که آقای فیروزآبادی به‌عنوان رئیس ستاد کل نیروهای مسلح انتخاب شده بودند. ایشان هم به من خیلی لطف داشتند، روزهای یکشنبه خدمت فرمانده کل می‌رفتند و گردشکار می‌بردند، هفته‌ای که گردشکار تهیه شده توسط من را می‌بردند، قبل از رفتنشان به اتاق ایشان می‌رفتم و از من کاملاً درمورد همه چیز سؤال و جواب می‌کردند و کامل توجیه می‌شدند. به من می‌گفت: آقا تمام جزئیات را می‌پرسد بعد تصمیم‌گیری می‌کند.

خاطراتی که برای شما تعریف می‌کنم حاوی نکات خوبی است و شایسته است که در تاریخ ثبت شوند. یکی از این نکته‌ها این است که اختیارات فرماندهی کل قوا در امر نیروهای مسلح محدود به قانون نبود، مثلاً اگر در قانون نوشته شده بود اگر کسی بخواهد سرتیپ شود باید حداقل سه، چهار سال در رده پایین‌تر خدمت کرده باشد، اما ایشان می‌توانستند بدون رعایت‌کردن این قید، کسی را یک یا دو درجه ارتقا دهند، یا معکوسش رفتار کنند یا تصمیم‌های دیگری که می‌گرفتند.

در قانون سپاه ماده‌ای این را تصریح کرده بود، اگر اشتباه نکنم ماده ۲۲۶ بود، شاید شماره‌اش را اشتباه بگویم، آنجا گفته شده بود که اختیارات فرماندهی کل قوا محدود نیست به آن چیزی که ما در این قانون گفتیم. ایشان برای تمشیت امور نیروهای مسلح هر تصمیمی لازم باشد می‌توانند اتخاذ کنند. در قانون ارتش هم چنین مطلبی بود. بعضی وقت‌ها در گردشکار در بن‌بست گیر می‌کردیم، گاهی پیشنهادی به مصلحت نیروهای مسلح است؛ ولی قانون حکم دیگری دارد و یا سکوت کرده‌است. فرماندهی کل قوا به آقای فیروزآبادی فرموده بودند حواستان باشد که اگر چنین پیشنهادی در گردشکار باشد و اگر داخل پیشنهاد قید نکنید که این پیشنهاد خلاف قانون است و به من تذکر دهید و من آن پیشنهاد شما را قبول کنم، این پیشنهاد قابل‌اجرا نیست و حتماً باید قید کنید و من بدانم این تصمیمی که می‌گیریم یا خلاف قانون نیروهای مسلح است و یا فاقد حکم است و من عملاً کار قانون‌گذاری را در میان نیروهای مسلح انجام می‌دهم و این نشان می‌داد که ایشان علاقه‌مند به رعایت قانون هستند.

ملتزم به قانون بودند.

بله. اگر جایی هم دارند و رای قانون یا احیاناً فوق قانون تصمیمی را می‌گیرند، دانسته تصمیم بگیرند و این‌طور نباشد که به قول خودمان لایه رد کنیم و یواشکی پیشنهادی را بدهیم و ایشان هم بگویند بسمه تعالی موافقم. گردش کارهایی که تهیه می‌کردیم پیشنهاد یک، دو، سه، چهار و ... داشت، یک اولویت برتر بود؛ یعنی پیشنهاد ستاد کل محسوب می‌شد، اگر هرکدام از پیشنهادها نمی‌شد سراغ بعدی می‌رفتیم؛ مثلاً اگر یک نشد، دو، دو نشد، سه، و همین‌طور که پایین می‌آمدیم باید حواسمان را جمع می‌کردیم که اگر هر یک از پیشنهادها که با استفاده از اختیارات خاص رهبری مطرح می‌شود، بنویسیم که این پیشنهاد خلاف قانون یا مشمول سکوت قانون است و این را باید قید می‌کردیم.

یک خاطره دیگر بگویم و از بحث ستاد کل بیرون بیایم. من با این‌وصف که در داخل نیروهای مسلح کارهای اداری محول شده را انجام می‌دادم و نیازی به موضع‌گیری سیاسی نبود لکن اغلب همکاران می‌دانستند که من دوره سوم نماینده مجلس و به تعبیر امروزی جزء اصلاح‌طلبان بودم. هر چه به دوم خرداد سال ۷۶ نزدیک می‌شدیم رقابت بین آقای ناطق نوری و آقای خاتمی جدی‌تر می‌شد و هواداران این دو بزرگوار به تقابلهای جدی کشیده می‌شدند انصافاً این دو شخصیت محترم نظرات سیاسی و مدیریتی متضاد با هم نداشتند و از توانایی و عقلانیت کافی برای تصدی این سمت مهم اجرایی برخوردار بودند لکن بین هواداران دوقطبی ملموسی تشکیل شده بود و هر چه به دوم خرداد نزدیک می‌شدیم تقابل بین هواداران شدیدتر می‌شد تا جایی که در برخی شهرها و در بین افراد سپاهی حمایت از آقای ناطق نوری به صورت علنی صورت می‌گرفت و به نظر می‌رسید حمایت از آقای ناطق به خط قرمز سپاه تبدیل شده است. در این اثنا من یادداشتی دستی برای رئیس ستاد کل نیروهای مسلح نوشتم و از جانب‌داری سپاه از آقای ناطق گلایه کردم نه به این جهت که با شخصیت ایشان مشکل داشته باشم؛ بلکه به خاطر انحراف آشکاری که در سپاه پیش‌آمده بود و وارد فضای سیاسی کشور می‌شد و دخالت در این امور برای نیروهای مسلح سم مهلك محسوب می‌شود و از باب مشاور بودن برای ریاست ستاد این توجه و تذکر را به ایشان دادم، البته انتظار نداشتم که با این تذکر و گلایه من اتفاق خاصی بیفتد لکن بیش از آن توانی برای پیشگیری از دخالت سپاه در امور سیاسی نداشتم. این خاطره را شاید برای اولین بار بیان می‌کنم و می‌خواهم به اهمیت جلوگیری از انحرافات در مراحل نخستین اشاره کنم. به هر حال شنبه سوم خرداد که من به محل کار رفتم، آقای که حالا اسمش یادم رفته است و فرد بسیار مؤثر و البته مؤدب و باهوش هم

بودند تا مرا از راه دور دیدند، بلندبلند گفت آقا کاندیدای شما برنده شد.

با اینکه شما تعبیری نکرده بودید؟

بله من به تذکر خودم وفادار بودم و هیچ تبلیغ و اقدام سیاسی نمی‌توانستم بکنم؛ ولی ایشان از دور به من گفت آقا کاندیدای شما برنده شد. در هر حال این هم از جمله خاطرات من از روزهای آخری که در ستاد کل بودم. احساس می‌کردم که برای بعضی از دوستان تحمل‌کردن من خیلی سخت شده است، آقای خاتمی رئیس‌جمهور شده بود و بعضی از این ماجرا بسیار ناراحت بودند. کامشان تلخ شده بود انگار.

بله. احساس من این بود. یکی دو نفر از آقایانی هم که از وزارت دفاع آنجا می‌آمدند، به شدت مخالف آقای خاتمی بودند و در ایامی که می‌آمدند احساس می‌کردم که به نوعی گفته‌های من که قبلاً برای ایشان خوشایند بود الان با دیده تردید به آن نگاه می‌کنند و مثل قبل حرفهای مرا راحت نمی‌پذیرند و مدام دنبال رد کردن مطالب من هستند تا بیشتر به استعفادادن ترغیب شوم و بالاخره من به منظور کاندیداتوری دوره ششم مجلس از ستاد کل نیروهای مسلح استعفا دادم. حال پردازیم به موضوع جهاد خانه‌سازی.

در مورد جهاد خانه‌سازی رزمندگان که سؤال کردید؛ بعد از خاتمه دوره سوم مجلس آقای محسن رضایی فرمانده کل سپاه وقت از من دعوت کردند و گفتند که ما می‌خواهیم برای بچه‌های رزمنده خانه بسازیم و البته با این شرایط و اوضاع روزگار اگر کسی برنامه‌ریزی و پشتیبانی نکند و رزمندگان به طریق عادی صاحب‌خانه نمی‌شوند، ما قصد تأسیس یک شرکت خصوصی را داریم که دولتی نباشد، از دولت هم امکانات نگیرد، اما تلاش کند که قیمت تمام شده را برای بچه‌های سپاه کمتر کند و خیلی دنبال انتفاع نباشد و با قیمت تمام شده خودش واحدها را به بچه‌های سپاه تحویل دهد و بچه‌های رزمنده را صاحب‌خانه کنیم.

همین ایده منجر به تأسیس شرکتی به نام شرکت جهاد خانه‌سازی رزمندگان شد. البته ایده آقا محسن مقداری وسیع‌تر از این بود و ایشان دنبال این بود که سپاه در عرصه‌های اقتصادی هم وارد شود و به همین خاطر مؤسسه‌ای را به نام مؤسسه پیشگامان سازندگی تأسیس کردند. حوزه فعالیت این مؤسسه وسیع بود و در عرصه‌های اقتصادی شرکت می‌کرد. یادم است آن زمان سهام ایران وانت یا شرکتی مشابه را خریدند، البته من الان از سرنوشتش اطلاعی ندارم و نمی‌دانم اصلاً چنین چیزی هست یا نه ولی سپاه یک بنیاد تعاون تشکیل داده بود، ارتش هم بعداً به همین دلیل بنیاد تعاون ارتش را درست کرد،

وظیفه^۴ این بنیاد تعاون‌ها اساساً خدمت‌رسانی به پرسنل بود، کما این‌که بنیاد تعاون آجا هم برای آقایان ارتشی این خدمات را ارائه می‌کرد، کار خوبی هم بود. معمولاً قبل از انقلاب هم همین‌طور بود، اتکا و تعاونی‌هایی وجود داشت که فعالیت می‌کردند؛ ولی سود تولید نمی‌کردند، محصولات را به قیمت تمام شده در اختیار اعضا قرار می‌دادند. همان تعاونی‌های مصرف کارگری کارمندی بود که در سپاه اسمش بنیاد تعاون سپاه و در ارتش بنیاد تعاون ارتش شد. منتها در بعضی امور بنیاد پا را از گلیم خودشان فراتر گذاشتند، یعنی جاهایی که خیلی هم به بچه‌های سپاه مربوط نبود وارد شدند که در این زمینه چون خیلی اطلاعات ندارم در این باره حرفی نمی‌زنم، ولی نفس کار خوب بود، اینکه خدماتی به بچه‌های سپاه داده شود. با این توضیح که این شرکت قرار نبود فقط برای پاسدارها خانه بسازد برای رزمنده‌ها که شاید جهادگر و یا بسیجی نیز باشند این خدمات ارائه می‌شد آقای محسن رضایی در این رابطه دهم مرداد سال ۱۳۷۱ گردش کاری هم خدمت فرماندهی کل قوا تقدیم و کلیات را به استحضار ایشان گزارش کرده بودند و رهبری هم با کلیات طرح موافقت فرموده بودند. همچنین اعضای مجمع شرکت طی نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ دوازدهم دی‌ماه سال ۱۳۷۱ ضمن ارائه گزارشی از اهداف تأسیس شرکت، درخواست مساعدت از جمله در اختصاص تسهیلات بانکی کرده بودند و ایشان نیز دستور مساعدی به مرحوم نوربخش صادر کرده بودند.

در حال ترکیب سهام‌داران شرکت جهاد خانه‌سازی رزمندگان چنین بود: چهل درصد بنیاد تعاون سپاه (به نمایندگی آقای محسن رضایی) بیست درصد شرکتی از جهاد سازندگی بنام جهاد تعاون (به نمایندگی آقای فروزش وزیر وقت) بیست درصد شرکت عمران شهرهای جدید (به نمایندگی آقای کارونی وزیر وقت) و بیست درصد مؤسسه پیشگامان سازندگی بود (به نمایندگی آقای میرزاده از نهاد ریاست‌جمهوری). شرکت کاملاً خصوصی بود؛ یعنی هیچ اعتبار دولتی ما دریافت نمی‌کردیم و خودمان کار می‌کردیم و از محصول کار خودمان درآمد شرکت را تأمین می‌کردیم، منتها دیگر بنا نبود که ما به سهام‌داران سود بدهیم، قرار بود که با قیمت تمام شده واحدها را واگذار کنیم. در تهران ما سه پروژه را اجرا کردیم.

شما مدیرعامل شدید؟

بله.

هیات‌مدیره‌ای هم بود؟

بله. این شرکت در تاریخ هفدهم بهمن‌ماه سال ۱۳۷۱ در اداره کل ثبت شرکت‌ها و مالکیت صنعتی ثبت شد و در تاریخ بیست و پنجم همان ماه

در روزنامه رسمی کشور چاپ شد. اولین هیات‌مدیره شرکت آقایان محمد کامروا به‌عنوان رئیس هیات‌مدیره (از مسکن و شهرسازی)، من به‌عنوان نایب‌رئیس و مدیرعامل (از بنیاد تعاون سپاه)، آقای محمدحسین مقیمی (استاندار سابق تهران و خوزستان از نهاد ریاست‌جمهوری و مؤسسه پیشگامان سازندگی)، آقای کریم کریمی (از جهاد تعاون)، آقای نصرت اله کاشانی (از بنیاد تعاون سپاه) بودند.

این ترکیب مدتی طولانی دوام نیاورد و با انتخاب آقای آخوندی به‌جای آقای کازرونی وزیر مسکن و شهرسازی (در دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای هاشمی) و تغییر موضع آن وزارتخانه در مقابل اهداف شرکت و برخورد تندی که بین آقای محسن رضایی و آقای آخوندی در جلسه مجمع شرکت پیش آمد، دستخوش تغییر شد و به دستور آقای محسن رضایی در تاریخ شانزدهم بهمن‌ماه سال ۱۳۷۳ تغییرات در مورد ترکیب سهام‌داران آغاز شد، و سردار حسین دهقان از ستاد مشترک سپاه که در دولت اول آقای روحانی (دولت یازدهم) وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح بودند، مأمور انتقال سهام کلیه سهام‌داران به بنیاد تعاون سپاه شدند. این نقل‌وانتقال حدود دو سال به طول انجامید و نهایتاً در تاریخ دهم دی‌ماه ۱۳۷۵ سهام‌داران کلیه سهام خود را طی صورت‌جلسه مجمع عمومی شرکت به بنیاد تعاون سپاه منتقل کردند. از آن‌پس پنج نفر هیات‌مدیره شرکت عبارت بودند از سردار حسین دهقان رئیس هیات‌مدیره، من همچنان نایب‌رئیس و مدیرعامل، آقایان نصرت‌اله کاشانی و عباس‌علی آبادی و علی‌خان‌محمدی اعضای هیئت بودند. در ده استان شرکت استانی تأسیس شده بود که اکثر کارهای اجرایی را آنها انجام می‌دادند.

در آذربایجان شرقی زمانی که آقایان خان‌محمدی و آقای جواد انصاری مدیرعامل بودند، شهرک شهید یاغچیان تأسیس شد که بعدها خیلی معروف شد و زمین‌هایش ارزش زیادی پیدا کرد و یک یادگاری بزرگ برای بچه‌های سپاه و بچه‌های رزمنده بجا گذاشته شد. زمین آنجا آن‌وقت در حاشیه شهر قرار داشت بود، وقتی که آقایان آنجا را گرفتند با تلاش همین جهاد خانه‌سازی مرکز بود که این زمین تغییر کاربری داد و مسکونی شد، نقشه آن را طراحی کردند و بیش از دو هزار خانه ساخته شد و باقیات‌الصالحات شد برای بچه‌های جنگ که صاحب‌خانه شدند. همین کار را در استان‌های دیگر هم انجام دادیم. استان‌هایی که شرکت جهاد خانه‌سازی استانی در آنها تأسیس شد عبارت‌اند از: تهران، اصفهان، خراسان، خوزستان، گیلان، آذربایجان غربی، زنجان، مرکزی و بوشهر. اگر ذهنم درست یاری کند در استان خوزستان هم یک قطعه زمین را با مساعدت آقای کازرونی وزیر وقت و پیگیری و همراهی آقای کامروا تغییر کاربری دادند و آنجا هم برای بچه‌های رزمنده آماده شد. بقیه جاها هم همین‌طور بود. در طول آن هفت سالی که من مدیرعامل شرکت

بودم بیش از سی هزار واحد مسکونی در سراسر کشور به بچه‌های رزمنده داده شد که در مقابل چند صد هزار رزمنده عدد زیادی نیست. بیشترین فعالیت به ترتیب در استان‌های اصفهان (به مدیریت آقای صبوری خوراسگانی)، خراسان، تهران (به مدیریت آقای نصرت اله کاشانی) آذربایجان شرقی، خوزستان، گیلان، مرکزی، زنجان، خوزستان و بوشهر صورت گرفت.

اولین بودجه‌ای که برای تأسیس آن شرکت گرفتید از کجا تأمین شد؟ سرمایه ثبت شده شرکت ده میلیون ریال بود که سپاه آن را تأمین کرده بود و برای شروع فعالیت‌های شرکت سرمایه‌ای را که سهام‌داران آوردند کلاً پنجاه میلیون تومان بود و آن را نیز بنیاد تعاون سپاه تأمین کرد. دولتی بود دیگر؟

عرض کردم که بنیاد تعاون سپاه دولتی نبود. تعریفی که برای شرکت‌های دولتی می‌شود به‌موجب قانون محاسبات هیچ‌یک از سهام‌دارهای شرکت را شامل نمی‌شد، سرمایه اولیه بنیاد تعاون سپاه را بنیان‌گذار انقلاب اسلامی به آنها هبه کرده بود، غیر از این پنجاه میلیون تومان تأمین مالی دیگری از شرکت نشد و خود شرکت از محل کار و تلاش و از محل درآمد هزینه‌ها را پوششش داده بود و لابد توجه داشتند که تأسیس شرکت دولتی فقط به‌موجب قانون ممکن است. در حال غیر از آن پنجاه میلیون تومان اول که داده شد، از طرف سهام‌داران دیگر هیچ پولی به ما داده نشد، خودمان کار می‌کردیم و از محل کار خودمان پول درمی‌آوریم. یکی، دو سال اول متوجه شدیم شرکت‌های استانی نه تنها چیزی به ما بر نمی‌گردانند؛ بلکه باید به آنها کمک هم کنیم، پس خودمان آمدیم در تهران چند تا پروژه اجرا کردیم. در سه پروژه جمعاً صد و چهل و نه واحد را خودمان ساختیم که از محل همین پروژه‌ها بود که شرکت توانست حقوق سر برج کارمندان را خودش پرداخت کند. ما هیچ اعتبار دولتی نداشتیم. یعنی پیمانکاری کردید؟

نه

خودتان هم برای ساخت و ساز زمین گرفتید و واحد تحویل دادید؟ بله.

غیر از رزمنده‌ها؟

نوعاً رزمنده بودند. شاید کسی سه ماه رفته بود جبهه یا کسی سه سال، کسی شاید بسیجی، شاید پاسدار بود. ولی این‌طور نبود که اگر کسی به ما مراجعه می‌کرد، به او بگوییم که برو مدارک جبهه را بیاور و اگر نیاوری به تو خانه نمی‌دهیم. گاهی خانواده شهیدی مراجعه می‌کرد یا کسانی که برای انقلاب زحمت کشیده بودند، ما هم

نمی‌خواستیم که از جیب بیت‌المال به کسی چیزی بدهیم، شرکت خصوصی بود، سودی برای سهام‌داران بر نمی‌داشتیم؛ ولی هزینه‌ها را از شرکت بر می‌داشتیم.

آیا مطلب دیگری از قسمت جهاد خانه‌سازی برای عنوان دارید؟
مطلب خیلی مهمی در مورد جهاد خانه‌سازی نیست. یکی از ارزشمندترین کارهایی هم که انجام دادیم و قدر آن را متأسفانه خیلی‌ها ندانستند این بود که بعد از سفر رهبری به استان کهگیلویه و بویراحمد احتمالاً سال ۱۳۷۴ (تا جایی که یادم می‌آید)، مقرر شده بود برای رزمنده‌های آن استان هزار دستگاه خانه ساخته‌شود. این کار در قالب مدیریت پیمان به شرکت ما محول شد البته هیچ پولی از طرف دولت داده نشد؛ فقط حمایت کردند برای هر واحد یک و نیم میلیون تومان (تا جایی که یادم می‌آید) وام بانکی گرفته شد به آنجا رفتیم مشکلات زیادی پیش روی ما بود اولین مشکل این بود که استان فرودگاه فعال نداشت و از طریق شیراز (هوایی) و یا اصفهان (زمینی) می‌شد تردد کنیم. همچنین هیچ کارخانه تولید مصالح ساختمانی قابل‌ذکری هم در استان وجود نداشت و همه کالاهای موردنظر باید از خارج استان تأمین و حمل می‌شد به‌رحال مشکلات خاصی داشتند و با وجود این مشکلات برایشان هزار تا خانه در سه یا چهار شهر ساختیم، سفت کاری را انجام دادیم، به مساحت صد مترمربع به‌صورت ویلایی (نه آپارتمانی)، هر خانه‌ای یک میلیون و هفتصد هزار تومان هزینه برداشت، نه اینکه متری یک میلیون و هفتصد هزار تومان باشد، نه خیر هر واحد صدمتری یک میلیون و هفتصد هزار تومان تمام شد. یک میلیون و پانصد هزار تومان برای هر واحد از بانک وام گرفتیم، دویست هزار تومان هم از صندوقشان (سپاه و جهاد) وام گرفتیم. کار فوق‌العاده باارزش و زیبایی انجام دادیم؛ ولی قدردان این کار نشدند. چون نه من و نه همکاران اصلی من به جایی وصل نبودیم و اغلب کارهایمان در نهایت غربت انجام می‌شد. جا دارد از همه همکاران پرتلاش شرکت که این پروژه بی‌سروصدا را در نهایت دقت و سرعت و کیفیت و با نازل‌ترین قیمت انجام دادند هم یاد کنم و هم تشکر نمایم. اخوی من آقای سید صالح‌پوری حسینی به‌عنوان مدیر پروژه آقای محبوب عبدالله‌پور معاون فنی و اجرایی پروژه آقایان عیدی مهاجری و اسد اقدم مدیران کارگاه آقای سید غلام خطیبی مسؤول تدارکات پروژه‌ها جمله همکاران سخت‌کوش و پرتلاش شرکت در این پروژه بودند که واقعاً افتخار آفریدند. لکن هیچ اسمی از این پروژه شنیده نشد مثل همه کارهای بزرگ دیگری که در نهایت گمنامی و صداقت توسط دوستان انجام شد
سرنوشت این شرکت جهاد خانه‌سازی چه شد؟ آیا تعطیل شد؟
خیر تعطیل نشد. من در اردیبهشت سال ۱۳۷۸ از هیات‌مدیره درخواست

استعفا دادم و مورد موافقت قرار گرفت و آقای نصرت‌اله کاشانی همان‌طور که بعد از من ریاست ستاد لشکر عاشورا را در تابستان ۱۳۶۵ عهده‌دار شدند، این بار نیز به‌جای من مدیرعامل شرکت شدند. البته سردار دهقان و آقای علی‌آبادی حدود هشت ماه قبل، یعنی شهریور ۱۳۷۷ از هیات‌مدیره شرکت استعفا کرده بودند و سردار امین شریعتی که بعد از شهید باکری فرماندهی لشکر عاشورا را برعهده داشت به‌جای سردار دهقان و آقای علی‌اکبر مجد حکمت به‌جای آقای علی‌آبادی عضو هیات‌مدیره شده بودند.

توضیح مختصری عرض‌کردم که با روی کار آمدن دولت دوم آقای هاشمی در نیمه دوم سال ۱۳۷۲ وقتی آقای آخوندی وزیر مسکن و شهرسازی شدند، در یکی از جلسات مجمع با آقای محسن رضایی بحثشان شد. نظر آقای رضایی این بود که آن زمین‌هایی را که کاربری غیرمسکونی دارند شرکت تملک کند و وزارت مسکن و شهرسازی هم تغییر کاربری بدهد. البته این کار ارزش‌افزوده زیادی ایجاد می‌کرد و اساساً دست‌آورد عمده جهاد خانه‌سازی در استان‌ها همین بود. آقای آخوندی هم بسیار محکم در مقابل این خواست سپاه ایستاد و گفت که نه من چنین کاری نمی‌کنم و اصلاً چرا باید چنین کاری کنم.

آن دیدگاهی که آقای کارزونی داشت آقای آخوندی نداشت و همین جلسه مجمع و همین اختلاف به درگیری بین آقای محسن رضایی و آقای آخوندی هم ختم شد. یادم است آقای محسن رضایی یک‌لحظه عصبانی شد و گفت: من سوار تانک می‌شوم و می‌آیم و خانه درست می‌کنم و بعد از آن شیرازه شرکت جهاد خانه‌سازی از هم پاشید. لازم می‌دانم این نکته را نیز اعتراف کنم که دیدگاه آقای عباس آخوندی به عدالت اجتماعی و ضرورت پرهیز از تبعیض نزدیک‌تر بود و اگر مدیریت شرکت قصد انتفاع می‌داشت رانت بسیار زیادی تولید می‌شد و می‌بایست نظارتی قوی اعمال می‌شد تا از این ره‌آورد فقط رزمندگان دوران دفاع مقدس و کسانی که استحقاقش را داشتند بهره‌مند شوند گرچه راه‌های کم‌ریسک‌تر دیگری هم برای این حمایت می‌شد تصور کرد. درهرحال توضیح دادم که این اتفاق حدود دو سال بعد از تأسیس شرکت افتاد، دو سال هم طول کشید تا اجرایی شود، بالاخره شرکت سهام‌دار داشت و با دستور نظامی که نمی‌شد کار را جلو برد، بعد از این تغییرات زمزمه‌ها درون سپاه شروع شد و به تغییر سردار دهقان و آقای علی‌آبادی انجامید و من هم به فاصله کمی از آن تاریخ استعفا دادم و دیگر در آن شرکت نبودم و اما جهاد خانه‌سازی باقی ماند و منتها فعالیتش را به‌عنوان یک شرکت سپاه و یک شرکت زیرمجموعه بنیاد تعاون سپاه ادامه داد.

باتوجه به آن تجربه تلخ و دو دوره دوری از مجلس، ایده اینکه دوباره کاندیدا شوید چگونه به ذهنتان رسید؟

اگرچه فرصتمان کم است؛ اما اجازه بدهید قبل از آنکه وارد این بحث شوم به یک نکته دیگر اشاره کنم. دوره پنجم یک سال قبل از ریاست‌جمهوری آقای خاتمی کارش را شروع کرد (خرداد سال ۷۵) و خرداد سال ۷۶ آقای خاتمی به ریاست‌جمهوری انتخاب شدند. وقتی دوره پنجم مجلس شروع شد کارگزاران سازندگی با این‌وصف که حزب جدیدالتأسیسی بود، توانست رأی خوبی را در انتخابات بیاورد. فضای دوره پنجم مجلس اندکی بهتر شد، گرچه اکثریت دست آقایان اصلاح‌طلب نبود؛ ولی در هر حال مثل دوره چهارم هم نبود که در اقلیت ضعیفی باشند، اقلیتی قوی داشتند و گاه می‌توانستند مطالبی را بیان کنند و نتیجه‌اش این شد که آقای میرولد رئیس دیوان محاسبات کشور شد و ایشان طبق روال در ابتدای دوره باید مستشاران را انتخاب می‌کردند، از من هم به‌عنوان مستشار دیوان محاسبات دعوت کردند و من به مجلس معرفی شدم، مجلس باید دوازده نفر به‌عنوان مستشار انتخاب می‌کرد و من نیز یکی از آن دوازده نفر شدم.

دقیقا چه سالی بود؟

کمیسیون مجلس در تاریخ دوم دی‌ماه ۱۳۷۶ مستشاران جدید دیوان محاسبات را انتخاب کرد و از سیزدهم دی‌ماه همان سال و با حکم آقای میرولد من مستشار دیوان شدم. مجلس جدید وقتی که شروع به کار می‌کند، هم رئیس دیوان محاسبات و هم دادستان دیوان را انتخاب می‌کند، این دوتا را مجلس انتخاب می‌کند و کمیسیون مجلس مستشاران را انتخاب می‌کند، رئیس دیوان محاسبات تعدادی را معرفی می‌کند و کمیسیون مجلس از بین آنها دوازده نفر را به‌عنوان مستشار انتخاب می‌کند. چون اساساً دیوان محاسبات زیر نظر مجلس شورای اسلامی است و به‌عنوان بازوی نظارتی مجلس شورای اسلامی عمل می‌کند. علی‌حال اون سال هم آقای میرولد را انتخاب کردند و من هم به‌عنوان مستشار انتخاب شدم. نزدیک دو سال من مستشار دیوان محاسبات کشور بودم، تا اینکه چهاردهم آذرماه سال ۷۸ برای کاندیداتوری از مستشاری هم استعفا دادم. لازم می‌دانم تأکید کنم که با وجود آنکه همچنان مشاور امور حقوقی و مجلس آقای دکتر فیروزآبادی و هم‌زمان مستشار دیوان محاسبات بودم لکن یک حقوق می‌گرفتم

آقای میرولد قبلاً با شما آشنایی خاصی داشتند؟

بله. من و آقای میرولد هر دو نماینده دوره سوم مجلس شورای اسلامی بودیم. ایشان عضو کمیسیون برنامه و بودجه بود، من عضو کمیسیون امور دفاعی بودم، منتها چون خیلی فعال بودم، بسیار صحبت می‌کردم، خیلی این‌طرف و آن طرف می‌رفتم و زمان بودجه با آقایان کمیسیون برنامه و بودجه خیلی برخورد داشتم، از بودجه نیروهای مسلح بحث می‌کردم یا در قانون حقوق مزایای ارتش و سپاه زیاد دفاع می‌کردم به

همین خاطر با هم رفیق شده بودیم. آقای علی آقامحمدی و آقای میرولد نیز از جمله افرادی بودند که دوره سوم مجلس با هم آشنا شدیم و آقای میرولد من را از دوره سوم مجلس می‌شناختند، حوزه انتخابیه ایشان ملایر بود و با تبریز از زمان تحصیلاتشان آشنا بودند. علاوه بر همه این فعالیت‌ها در طی این هفت سال و نیم نمایندگی دوره سوم و ششم مجلس، من تحصیلاتم را در مقطع کارشناسی تمام کردم.

دانشگاه امام حسین بود؟

بله قبلاً عرض کردم که نتوانستم رشته مهندسی برق شریف را هم‌زمان با نمایندگی مجلس ادامه بدهم، درس‌ها رها کردم و بعدش به کمیسیون موارد خاص رفتم و آنها نیز به من اجازه دادند که در دانشگاه امام حسین در مهندسی صنایع تحصیلاتم را ادامه دهم.

یعنی تغییر رشته داده‌اید؟

بله. هم دانشگاه و هم رشته‌ام را تغییر داده‌ام. با هر دو مورد به‌خاطر سوابق و حضور در جنگ و مسؤولیت‌های اجتماعی سنگینی که داشتم موافقت کردند و تعدادی از واحدهای مهندسی برق شریف را قبول کردند، بقیه واحدها را تا مقطع کارشناسی خواندم، انصافاً خوب هم درس خواندم.

به نظرم بسیار سخت بوده است، چون سه تا پست داشتید.

بله. باور کنید که بعضی وقت‌ها بیهوش می‌شدم؛ یعنی دیگر نمی‌توانستم به رختخواب بروم و بیهوش گوشه‌ای می‌فتم. در این هفت سال بین دوره‌های سوم تا ششم انصافاً خیلی کار کردم. تا این‌که بالاخره به فضای دوم خرداد ۷۶ رسیدیم. بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶ و تغییر در فضای کشور، بحث‌های بسیار سنگینی به وجود آمد و به سمتی سوق داده شدم که مجدد برگردم به مجلس و برای دوره ششم مجلس شورای اسلامی کاندیدا شوم، احساس می‌کردم که شاید وظیفه‌ام این باشد و با توجه به توانمندی و تجربیاتی که داشتم آنجا می‌توانم مؤثرتر باشم.

در این جلسه به موضوع مجلس ششم که نمی‌توانیم بپردازیم، فقط در این حد سؤال کنم که آیا ایده ثبت‌نام مجدد برای مجلس، اولین بار به ذهن خودتان رسید یا اینکه مثلاً دوستان هم پیشنهاد می‌کردند و در این زمینه مشاوره داشتید؟ چون با تبریز تقریباً در قطع ارتباط بودید، آیا این‌که دوباره از آن حوزه انتخابیه شرکت کنید به ذهن خودتان رسید یا از آن طرف هم اشتیاقی دیدید؟

واقعیتش این است همین‌طور که فرمودید ارتباطم با تبریز قطع بود؛ این قطع ارتباط مطلق در دوره چهارم مجلس بود. من اصلاً یاد نمی‌آید که با کسی جلسه‌ای گذاشته یا حرفی زده باشم، سکوت مطلق

بود. در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی در تبریز اتفاقی افتاد، اگر خاطرتان باشد آن زمان هم آقای عبدالعلیزاده استاندار بودند و انتخابات دوره پنجم از حوزه انتخابیه تبریز یک نفر در مرحله اول، رأی اول را آورد. آقای چهرگانی بودند.

بله آقای چهرگانی رأی اول را آورد و نفر اول شد و هیچکس ایشان را نمی‌شناخت و می‌گفت: من چکمه‌های ستارخان را می‌پوشم و چه کارهایی که می‌کنم و بعد رأی اول را آورد و اگر اشتباه نکنم خانم آهور هم رأی دوم را در مرحله اول آورد و این برای دوستان ما در تبریز تلنگری شدید بود.

یادم است مرحوم آقای سید مصطفی الموسوی که مسؤول واحد مخابرات لشکر عاشورا در زمان جنگ بود، به من زنگ زد و گفت: آقای حسینی این چه وضعیتی است که در کشور درست کرده‌اید، می‌دانید که در انتخابات تبریز چه اتفاقی افتاده است؟ پاسخ دادم خیر، اما دورادور شنیده‌ام.

گفت: فلانی نفر اول، فلانی نفر دوم است، آقا انقلاب تمام شد، جنگ تمام شد، خون شهدا چه می‌شود؟

گفتم: آقای الموسوی من باید چه کار کنم، من که دوره چهارم آمدم و همه زندگی‌ام را گذاشتم، دست آخر شما و مردم به من رأی ندادید. الان از من چه می‌خواهید؟ می‌خواهید باز هم کاندیدا شوم؟ گفت: نه آقا چرا ول کردی و رفتی، بالاخره با بچه‌های دلسوز انقلاب ارتباط را حفظ کن.

آقای الموسوی باعث شد که من با ده، پانزده نفر از بچه‌های لشکر عاشورا در خانه خودشان یا خانه یکی دیگر از دوستان جلسه‌ای داشته باشم و آن جلسات منجر به تأسیس شرکتی به نام صبح زرین تبریز شد که شما شاید اسمش را نشنیده باشید، چون این شرکت هیچ فعالیتی نداشت و فقط قرار بود فعالیت مختصری انجام دهد و نتیجه‌اش این شود که ماهانه ما جلساتی به‌صرفه‌اشام داشته باشیم، در حدی که هزینه آن شام و چای از شرکت حاصل شود، یعنی در این حد درآمد داشته‌باشد. برای این شرکت جایی را هم اجاره کرده بودیم و ماهانه یکبار معمولاً در محل شرکت صبح زرین تبریز جلسه داشتیم. حدود دوازده نفر بودیم، آقای علاءالدین، آقای شکور اکبرنژاد، مرحوم سیدحسن شکوری، حاج ناصر بیرقی، حاج ناصر امینی، حاج علی غفوری، آقای محمدزاده، حاج کریم فتحی، آقای قهرمان زارعی و آقای صالح بیرامی از جمله آنها بودند. تعدادی از بچه‌های لشکر عاشورا بودیم که دور هم جمع شدیم و برای انقلاب احساس خطر کرده بودیم. این تشکل صبح زرین که تقریباً فعالیت اقتصادی هم نداشت، بستری شد که بعد از

سال ۷۶ و بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی، قضیه شوراها مطرح شد و قرار شد که شوراهای شهر تشکیل شود. سه یا چهار نفر از اعضای شورای شهر تبریز از همین جمع صبح زرین آنجا رفتند، یعنی نشان دادند که اگر آن تشکل کنار هم قرار بگیرند و دست‌به‌دست هم دهند، می‌توانند در تبریز کاری انجام دهند. من در فاصله دوره پنجم مجلس به واسطه صبح زرین با تبریز ارتباط داشتم. شما که برای انتخابات سال ۹۲ آمدید پیش من، من گفتم هیچ ارتباطی ندارم. من بین دوره ششم مجلس تا انتخابات آقای روحانی، در آن هشت سال هیچ ارتباطی با تبریز نداشتم و در این هشت سال ارتباطم کاملاً گسسته شده بود؛ ولی قبل از دوره ششم این‌طور نبود، قبل از دوره ششم من به فاصله سه چهار سال قبل از آن به واسطه تأسیس شرکت صبح زرین تبریز با بچه‌های تبریز و با بچه‌های لشکر عاشورای تبریز ارتباط داشتیم. فرمودید که آقای چهرگانی و خانم آهور از تبریز انتخاب شدند. در مرحله اول.

بله مرحله اول، یعنی برای مرحله دوم ماندند؟

البته مرحله دوم ظاهراً انصراف دادند.

برای ثبت در تاریخ می‌پرسم؛ زیرا بعداً فکر می‌کنند که آنها وارد مجلس شدند. چه شد که به مرحله دوم راه نیافتند؟

ظاهراً مرحله اول حدنصاب را آورده بودند؛ ولی ظاهراً بخشی از آرا باطل می‌شود و برای مرحله دوم می‌ماندند، در فاصله مرحله اول و دوم یا رد صلاحیت شدند یا انصراف دادند شاید هم اتفاقی افتاد که این دو نفر جزء منتخبان دوره پنجم مجلس از تبریز نشدند.

آن زمان رد صلاحیت نبود، آرا باطل شد.

بله ظاهراً ابتدا ابطال بخشی از آرا و سپس انصراف آن دو و یا به انصراف کشاندن آن دو بود.